

افسون گوزن شمالی

نگاهی به نقش تمثیل در درمان

www.ketab.ir

سرشناسان: ناصر مقدسی، عبدالرضا، ۱۳۵۷ -
 عربین و ناهید ایداور: افسون گوزن شمالی، نگاهی به نقش تمثیل در درمان /
 عبدالرضا ناصر مقدسی.
 مشخصات نشر: فرهنگ، ۴، ۱۳۹۵.
 مشخصات لاهری: ۱۳۹۰، مجله، مصور (رنگی)، جدول، نمودار (بخش رنگی).
 شابک: ۸-۰۴-۸۲۰۰۰۰۰۰۰۰-۹۷۸-۶
 وضعیت فهرست نویسی: فای.
 یادداشت: کتابنامه. نمایان
 عنوان دیگر: نگاهی به نقش تمثیل در درمان
 موضوع: سمبولیسم پزشکی
 موضوع: هنر درمانی
 موضوع: Art therapy
 موضوع: پزشکی سحرآمیز و عارفانه
 Medicine, magic, mystic, and spagirc
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ن ۲۹۰۹/۴۸۹ RC
 رده‌بندی دیویی: ۶۱۵/۸۵۱۵۶
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۴۱۰۵۶۳



فرهامه

www.farhameh.ir
farhameh@gmail.com

۰۹۱۰۴۵۱۷۲۶۱

۸۸۸۴۷۸۵۷

افسون گوزن شمالی: نگاهی به نقش تمثیل در درمان

© حق چاپ: ۱۳۹۵، فرهامه

نوبت چاپ: اول

مؤلف: دکتر عبدالرضا ناصر مقدسی

صفحه آرا: احمد علیپور

طراح جلد: استودیو گرافیک شین

www.sheengraphic.com

شمارگان: ۱۰۰۰

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

© همه حقوق برای انتشارات فرهامه محفوظ است. هرگونه نسخه برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

۱۱ پیشگفتار |

۱۷ گفتار نخست: بدن دین و عزاز |

۱۱۳ گفتار دوم: از درون رگ‌هایم |

۱۳۵ نمایه |

پیش گفتار

کتابی که پیش رو دارید حاصل سال‌ها جستجوی من دربارهٔ چگونگی استفاده از هنر و تمثيل در امر درمان است. به عنوان کسی که هجده سال در پزشکی نوین درس خوانده و پرورش یافته، باید بگویم این جستجو بسیار سخت و گاه نامفهوم بوده است. اما من به یافتن راه‌های جدید، گویی مرا به سفر در این جنگل تاریک واداشت.

مدت‌ها بود که در این باره می‌انگاشتم و در راه‌های گوناگونی گام می‌نهادم. باید بگویم تجربهٔ درمان در مورد درمان بیماران با اسلوب و پارادایم پزشکی نرین شاه این جستجو را کم‌رنگ می‌نمود. ولی هربار که به نازانهٔ خودم و پزشکی نوین در درمان بیماران برمی‌خوردم این جستجو شکل جدی‌تری به خود می‌گرفت. در یک سال گذشته، یعنی زمانی که شروع به نوشتن این کتاب کردم، این جستجو کاملاً شکل سازمان‌یافته‌ای به خود گرفت. ابتدا برای یافتن راهی جدید سراغ راه‌حل‌ها و راه‌های قدیمی رفتم و هیچ چیز جذاب‌تر از طب‌های سنتی و آیینی

نبود. وقتی که در کردستان سرباز بودم این جستجو برای من بسیار جالب بود. در کتاب نخست خود خوانش بیماری در بستر اسطوره این بحث را مطرح کرده‌ام که چگونه با درمان‌های عجیب شیخ عثمان نقشبندی روبرو شدم. در آن زمان به دیدار یکی از شیوخ بزرگ قادریه رفتم. ابن شیخ به درمان‌های خارق‌العاده شهرت داشت. من مهمان ویژه او بودم و لذا او وقت بسیار برای توضیح کار خود صرف کرد. گرچه بسیاری از روش‌های او یاد گرفته بود، اما وقتی که از آن خانه بیرون آمدم، حس بسیار خوبی داشتم. به راستی او بر من اثر گذاشته بود و خاطره ابن ایدار هیچ گاه از خاطرم زدوده نمی‌شود.

در سفر به تابستان کوچه پس کوچه‌های اطراف معابد قدیمی شهر دنبال کارهایی می‌گشتم که به نوعی با تجویز گیاهان، درمانی را تجربه می‌کردند. اما واقعیت این بود که این بار من هیچ چیز نیافتم. حتی دیدار غیرمنتظره با طرفداران طریقه «فالو کورتک» صحبت با یکی از مدرسان آن نیز چیزی به من نیرود. ربا گشت به ایران برای مدتی تلاش کردم در طب سنتی خودمان غوطه‌ای بزنم. البته من مدت‌ها بود که با کتاب قانون ابن سینا آشنا و مانوس بودم. اما اینکه آن را به صورت یک امر زنده تجربه کنم، بحثی کاملاً متفاوت بود. لذا به همراه یک دانشجوی طب سنتی شروع کردم به تحقیق مشترک درباره خستگی در ام.اس. اما هرچه بیشتر می‌گذشت من می‌دیدم که ما بیشتر و بیشتر از هم دور می‌شویم. هیچ زبان مشترکی نبود و من نمی‌توانستم مبانی آنچه را که او

می‌گفت، بفهمم. این موضوع به شدت سرگشته‌ام می‌کرد. انگار تمام راه‌ها بر روی من بسته شده بود.

به خاطر دارم که در ترکیه برای گذراندن دوره‌ای کوتاه در مورد بیماری ام.اس. به سر می‌بردم. عصر بود و من در میدان سلطان احمد قدم می‌زدم. آنجا گویی تمام تاریخ دورهم گرد آمده‌اند. در کنار یادبودی از یک نبرد می‌توان همه راه‌ها را مشاهده کرد. اما برخلاف بنیان‌گذاران این یادبود، هیچ گاه برای من مشخص نشد که این همه راه به کجا ختم می‌شوند. اتفاقاً بازمانده‌ای از بر علی‌ایران را هم می‌توان اینجا یافت؛ بازمانده‌ای به شکل یک دره بزرگ که بیشتر شبیه به خدای درمان است تا یاد یک نبرد. در بین این همه بازمانده من سرگشته در حال قدم زدن و اندیشیدن بودم. واقعاً پاسخ کجاست؟ و به راستی از کجا می‌توان به این جنگل تاریک و پر از درخت‌های هراس‌انگیز راه یافت؟

ناگهان انگار دری به رویم گشوده شد؛ گویی نوری ذهن و درونم را روشن کرد. لحظه‌ای در میان آن هیاهو ایستادم. پاسخ نه در گذشته و حتی حال، بلکه در جهان پیش‌رویم بود. جهانی که پیچیده و پیچیده‌تر می‌شد. جهانی که بر روی خود خم می‌شد و در تلاطم و برخورد شبکه‌های روزبه‌روز افزون‌شونده آن، هر لحظه معناهای جدیدی خلق می‌کرد. پاسخ اینجا بود و در همین تعامل غریب و شگفت که بیشتر به دگردیسی شباهت دارد، «تمثیل» خود را از بدن به درمان می‌کشاند؛ تمثیلی که خود دیگر معنای قبلی را ندارد. کمی بعد همراه همسرم از

پراگ سوار بر قطار به سوی برلین بازمی گشتیم. مناظر اطراف هوش ربا بود، لکن من بیشتر به شیوه درمان و «تمثیل» فکر می کردم. ناگهان خود را به مثابه بیماری دیدم که با سرطان دست و پنجه نرم می کند و در جستجوی راهی برای فرار از مرگ می گردد. در این راه او همچون گیلگمش راهی سفری دور و دراز است. اینجا بود که ناگهان خودم را در حال نوشتن داستانی دیدم که حالا در این کتاب آورده شده است.

این کتاب صرفاً یک داستان نبود، بلکه راهی را که من به دنبالش بودم، به من نشان داد. این گونه بود که این کتاب که چکاکل گرفت. تلاش من بر این بود تا تجربه های خود را در کتاب بیاورم و راه و شیوه تازه ای را که در واقع شروع کردم، نشان دهم. حقیقتاً نمی خواهم همانند کتاب های دیگر، عناوین ای از بحث را در اینجا ارائه دهم. من بر این باورم که این کتاب تجربه ای در عالم درمان است و برای درک آن باید کامل خوانده شود.

فقط یک نکته درباره نام کتاب یعنی «افسون گوزن شمالی» ناگفته ماند. این نام برگرفته از یک قصه دو، از دوران کودکی است. سال ها پیش وقتی که کودکی دبستانی بودم، داستانی در مورد یک گوزن سخنگو خواندم. گوزنی که همانند یک طیب یا شمن در قبیله ای سرخپوستی درمانگر بیماران بود. متأسفانه چیز دیگری در مورد این داستان در خاطرم نیست. اما خاطره و تمثیل های آن داستان من را به انتخاب این نام مجاب کرد.

همچون تمام کتاب های پیشینم، زحمت ویراستاری و

چاپ این کتاب را سرکار خانم دکتر معصومه ابراهیمی بر عهده داشته‌اند. ایشان با حوصله و دقت بسیار کتاب را خوانده و پیشنهادهای ارزشمندی دادند که به بهتر شدن هرچه بیشتر کتاب یاری بسیار رسانید و مانند همیشه مرا وامدار خود نمودند.

تمامی این اثر را مدیون همسرم خانم دکتر مهسا اوجی هستم. او مخاطب خلاق زندگی من است و درباره بسیاری از آنچه در کتاب آمده، ساعت‌ها مصاحب من بوده است. برای من که متولد شمال هستم، به راستی او شمالی‌ترین همسر زندگی من است.

برلین

۱۳۹۴